

The comparative study on theory of five predicables between Avicenna's Philosophy and Mulla Sadara's transcendental philosophy

Hamed Naji Esfahani

Assistant Professor of Philosophy, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities,
university of Esfahan, Iran

Abstract

Aristotle was up to categorize fundamental types of beings. His followers and commentators, then, tried to come up with the theses of five predicables. According to these theses, all material beings share the same genus while differing in respect to their differentia. Avicenna, the great Muslim philosopher, in the light of the proposed distinction between existence and quiddity by Al-Farabi, built his new philosophical system. He organized philosophical problems somehow differently. Following Avicenna, traditionally some philosophical problems were discussed under the title of existence and some of them under the title of quiddity. Mulla Sadra, the founder of transcendental philosophy, however, changed the philosophical scenery radically. Although, Mulla Sadra respected pedagogical tradition of philosophical writings, his revolutionary views on this matter has not been fully explored. One of this unexplored area is the topic of five predicables. In Islamic Peripatetic tradition, the title of five predicables is being discussed under the general topic of quiddity. If the principality of existence is true, quiddity is not real and therefore its related problems lose their intellectual importance. In this article, first, I take a brief look at five predicables and its importance in Avicenna's. Then, I trace its evolution in transcendental philosophy. At the end, I argue that there is a tension between this doctrine and the theses of principality of existence and quiddity irrealism.

Keywords: five predicables, primacy of existence, gradation of existence, Avicenna's Philosophy, transcendental philosophy

همسنجی نظریه کلیات پنجگانه در حکمت سینوی و حکمت صدرایی

حامد ناجی اصفهانی*

استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، ایران

hamed.naji@gmail.com

چکیده

ارسطو در پی واکاوی در میان موجودات جهان خارج و طبقه بندی علوم، مجبور به طبقه بندی موجودات گردید که همین امر وی و شارحان او را به تدوین نظریه کلیات پنجگانه واداشت. براساس این آموزه تمامی موجودات عالم مادی در حقیقتی به نام جسم با هم مشترک بوده و در حقیقتی دیگر که بعداً به نام فصل خوانده شد با یکدیگر متمایزند. بزرگ حکیم جهان اسلام ابن سینا با بهره از تعالیم ارسطویی و بهره از آموزه تفکیک وجود و ماهیت از فارابی، دستگاه منظم حکمت مشایی خود را با نگاه نوین پی نهاد و پاره ای از مباحث فلسفی را به طور دقیق به مباحث وجود ملحق ساخت و پاره ای دیگر را به مباحث ماهیت مرتبط دانست که مجموع همین نگرش تا به امروز در تمامی کتب فلسفی متأخر از وی در جهان اسلام قابل مشاهده است. و اما صدرالدین شیرازی بنیانگذار حکمت متعالیه صدرایی اگر چه تدوین مباحث خود را در کتابهایش بر اساس حکمت سینوی پایه ریزی کرد ولی دستیابی وی به آموزه اصالت وجود، و تشکیک وجود چگونگی نگرش وی به ساحات مختلف فلسفی را تغییر داد؛ چگونگی این تغییر گاه در آثار او بطور صریح مورد واکاوی قرار گرفته و گاه در هاله ای از ابهام باقی مانده است، یکی از مباحث واکاوی نشده در حکمت صدرایی، وجوب بازخوانی مجدد نظریه کلیات پنجگانه است؛ بنابر آموزه های سینوی مقسم بحث کلیات پنجگانه، ماهیت است و بنابر حکمت صدرایی ماهیت اعتباری است؛ لذا بظاهر، بنابر مبانی صدرایی کلیه مباحث کلیات پنجگانه اعتباری می باشد و از جایگاه حقیقی خود هبوط کرده اند. گفتار حاضر بر آن است که با بررسی جایگاه کلیات پنجگانه در حکمت سینوی به تطور مفهومی آن در حکمت صدرایی همت گمارد و با تحلیل پی آمدهای اعتباریت ماهیت تعارض آن را با بحث کلیات پنجگانه و انماید و نظریه نهایی حکمت متعالیه را در این موضوع، یعنی ارجاع هستی شناسانه کلیات پنجگانه به حوزه معرفت شناسی را واکاود.

کلیدواژه ها: کلیات پنجگانه، حکمت سینوی، حکمت صدرایی، اصالت وجود، تشکیک وجود

* نویسنده مسئول

۱- مقدمه و پیشینه

آموزه کلیات پنجگانه (خمس) یکی از آموزه های منطقی - فلسفی است که از تفکر یونانی وارد حوزه تفکر اسلامی گردیده و عملاً تا عصر حاضر در میان متفکران مسلمان مورد منازعه بنیادین قرار نگرفته است، تا آن که برای نخستین بار توسط استاد مرتضی مطهری بازخوانی شد و مفهوم آن مورد دقت مجدد قرار گرفت و عملاً مورد پذیرش آن استاد قرار گرفت که در ذیل همین گفتار به بررسی و تحلیل آن همت گمارده شده است. و متأسفانه تا کنون هیچ پژوهش انتقادی در این حوزه انجام نگرفته است.

همسنجی آموزه کلیات پنجگانه در دو نظام فلسفی حکمت سینوی و صدرایی در گرو تبیین مقدماتی چند است:

الف - خاستگاه کلیات پنجگانه

آموزه کلیات پنجگانه (خمس) در منطق بیانگر تحلیلی عقلی از جهان خارج است که در پی آن اصحاب منطق از رهگذر تعریف منطقی به طبقه بندی کلی موجودات جهان خارج همت می گمارند.

بنابر اسناد موجود سقراط به روایت افلاطون در رساله سوفیست، جهت تعریف اشیاء از تقسیم ثنایی استفاده می کرد و عمده همت او در این عمل وصول به تبیین و تعریف مفاهیم اخلاقی بود. (افلاطون ۱۳۶۶، ص ۱۴۷۴).

ارسطو اگرچه بحث مستقلی را در رساله های منطقی خود به بحث کلیات خمس

اختصاص نداد، ولی در رساله های خود به طور مکرر از مفهوم نوع، جنس، فصل، عرض عام و عرض خاص گفتگو می کرد و همین امر دستمایه بسیار شایسته ای جهت ادامه کار وی توسط شارحانش بود. بیش از پنج قرن بعد از وی، فرفورئوس بحث ایساغوجی یا همان کلیات خمس را بر اساس آموزه های ارسطویی به رساله های منطق ارسطو افزون ساخت.

فرفورئوس در مدخل ایساغوجی عملاً از بحث مقولات ده گانه ارسطویی، بحث خود را به تحلیل مفاهیم کلیات پنجگانه سوق می دهد و در همان جا می گوید: مقولات «ده جنس نخستین است». (آرام ۱۳۵۲، ص ۱۰).

در این جا تا مل بس دقیقی بایسته است که آیا این ده جنس، بیانگر ده نوع منطقی است و یا بیانگر ده جنس منطقی، و آیا این ده جنس، معقول اول اند یا معقول ثانی؟ تحلیل این امر خود جستار دیگری را می طلبد. ولی آنچه مآلاً از طبقه بندی مقولات ارسطویی به دست می آید آن است که این مقولات با هم متباین هستند.

با تتبع منطقی در آموزه کلیات پنجگانه و تقسیم آن به ذاتی و عرضی می توان دریافت که طرح بحث این آموزه جهت وصول به تعریف منطقی در دو بخش حد و رسم است، که همین امر در تمامی کتب منطق دو بخشی به وضوح دیده می شود.

ب - تمایز وجود و ماهیت

در پی ورود دانش یونانی به تفکر اسلامی، برای نخستین بار فارابی به تمایز دقیق وجود و

(کمالی زاده ۱۳۸۷، ص ۴) که این چپستی چندان با «ماهیت» فارابی سازگار نیست.

در حال در پی طرح تمایز وجود و ماهیت صحبت بر سر آن بود که تعریف منطقی یک شیء در صدد تبیین وجود شیء است و یا ماهیت آن. تمام منطقیان در این میان بر این اتفاق دارند که تعریف همان «القول الدال علی الماهیه» است. (الساوی، عمر بن سهلان ۱۳۸۳، ص: ۱۴۴ و فرید جبر ۱۹۹۶، ص ۲۸۲ و..). که همین ماهیت در بردارنده امور ذاتی و عرضی می‌باشد.

نتیجه: بنابر تحلیل فوق، مطالب ذیل مستفاد است:

۱- تعریف منطقی با بهره از شناخت ذاتی و عرضی، در صدد تعریف ماهیت شیء است.

۲- براساس تعریف منطقی اشیاء، حوزه انواع به طور کامل از هم تفکیک یافته و هیچ یک از انواع با یکدیگر متداخل نیست، و بنابر مقولات برخی از شارحان ارسطو همچون پاکیوس (Pacius) (آرام ۱۳۸۱، ص ۳۲) و سایر منطقیان، انواع در پنج گونه منحصرند: جوهر، جسم، نبات، حیوان و انسان.

تأملی در انحصار انواع

۱- اولین مناقشه تجربی‌ای که در تقسیم فوق قابل طرح است این خواهد بود که آیا واقعا انواع موجودات جهان خارج منحصر در این پنج نوع هستند؟

ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق (صص ۱۴۹-۱۵۳) و به تبع او خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری (صص ۲۴-۳۰) با تأمل در اقسام موجودات به تمایزی بنیادین در هر

ماهیت التفات یافت، اگرچه ارسطو در تحلیل ثانی و متافیزیک خود به طور استعاره‌ی بدن اشاره کرده بود؛ ولی فارابی در سه اثر خود به آموزه تمایز وجود و ماهیت کاملا وقوف یافت:

«الامور التی قبلنا لکلّ منها ماهیة و هویة؛ و لیست ماهیة هویتة و لا داخله فی هویتة. و لو کانت ماهیة الإنسان هویتة لکان تصوّرک ماهیة الإنسان تصوّرا لهویتیة؛ فکنت إذا تصوّرت ما الإنسان تصوّرت هو الإنسان فعلمت وجوده». (فارابی ۱۳۸۱، ص: ۵۰).

در این عبارت به وضوح بین سه مفهوم ماهیت و هویت و وجود تفکیک صورت گرفته است.

«الوجود من لوازم الماهیات لا من مقوماتها». (فارابی ۱۴۱۳ ص: ۳۷۷) و همین عبارت بعینه در عبارت ابن سینا آمده است. (ابن سینا ۱۴۰۰ ص: ۳۶).

«لا یجوز أن تكون ماهیة الشیء سببا لوجوده العارض للماهیة؛ لأنّ وجود العلة هو سبب فی وجود المعلول. و لیس للماهیة وجودان أحدهما مفید و الآخر مستفید». (جعفر آل یاسین ۱۴۰۵، ص ۵۰۱)

در دو عبارت فوق افزون بر تمایز وجود و ماهیت، از کیفیت تعلق وجود به ماهیت و چگونگی ارتباط ماهیت به علت یاد شده که عبارت دوم می‌تواند مستندی وثیق بر اصالت وجود باشد.

در اینجا بایستی توجه داشت که در تعالیم ارسطویی چپستی به نحو نخستین از آن جوهر است

و استنطاق حکمت صدرایی در بیان تقدش بایستی درنگی در آموزه وحدت تشکیکی وجود داشته باشیم.

تشکیک وجود صدرایی

«تشکیک وجود»، ترکیبی مرکب از اصطلاح «تشکیک» و «وجود» است. از همین رو فهم صحیح این مسأله در گروه دقت در مفهوم این دو امر است.

بحث اول: تشکیک

بحث تشکیک یکی از مباحث منطقی متعلق به عروض یک مفهوم بر یک موضوع است، توضیح آن که:

۱- هرگاه در قضیه، محمولی بر موضوعی حمل شود، طبیعتاً این مفهوم امری کلی است، اگرچه موضوع قضیه امری جزئی باشد، مثلاً در قضیه «انسان دارای جرم است»، و «ابن سینا عالم است»، محمول در هر دو قضیه امری کلی است.

۲- صدق یک کلی بر مصادیقش یا به یک گونه است، که به آن کلی متواطی گویند و یا به یک گونه نیست که به آن کلی مشکک گویند، مثلاً صدق انسان در دو قضیه: «حسن انسان است» و «تقی انسان است» به گونه تواطی؛ و در دو قضیه «آفتاب نورانی است» و «شمع نورانی است» به تشکیک می‌باشد، از همین رو کلی قابل تشکیک را می‌توان با پسوند «تر» و «ترین» متمایز کرد، «خورشید نورانی‌تر از شمع است».

چنان که از مفهوم تشکیک در حوزه منطق مستفاد است، مفاهیم قابل تشکیک از امور عرضی بر موضوع هستند، و عملاً گویای نیاز به موضوع می‌باشند.

طبقه پی برده‌اند، مثلاً وجود نباتاتی که دو گونه مذکر و مونث دارند نبات را به حیوان نزدیک می‌کند و این امر تا به آنجا توسعه می‌یابد که رسماً می‌توان به موجودات حد فاصل دست یافت؛ مثلاً مرجان حد فاصل جماد و نبات است، درخت خرما حد فاصل نبات و حیوان است، و میمون حد فاصل حیوان و انسان. و به روایت ابن مسکویه برخی از طوایف انسانی نیز شبهه به میمون هستند تا انسان.

در این نگاه به وضوح خط کشی‌های منطقی پیشین مورد مناقشه قرار گرفته و گویی بایستی جهت کشف موجودات میانی کاوش جدید صورت گیرد که متأسفانه این تکاپو متوقف ماند.

۲- و اما دومین مناقشه بنیادین بر این آموزه بر اساس قاعده فلسفی امکان اشرف است، بر اساس این قاعده فلسفی، ظهور کثرت از وحدت و ظهور اخس از اکمل به گونه اشرف فالاشرف است، و طبیعی خواهد بود که موجودات بی‌شماری در این سلسله قرار می‌گیرند که حصر آنها در پنج‌گونه نابخردانه خواهد بود. فارابی و شیخ اشراق از فیلسوفانی هستند که بر وجوب قاعده امکان اشرف در ظهور موجودات اصرار دارند. (غفاری، محمد خالد ۱۳۸۰، ص ۸۵ و سجادی، سید جعفر ۱۳۷۳ ج ۳، ۱۷۵۶).

۳- و اما بنیادی‌ترین نقد بر نظریه طبقات انواع و آموزه کلیات پنجگانه نظریه وحدت تشکیکی وجود می‌باشد که توسط صدرالدین محمد شیرازی در حکمت متعالیه عرضه شده است. ولی لوازم آن در حکمت صدرایی مورد دقت قرار نگرفته است؛ از این رو پیش از بیان

تأمل در مفهوم وجود، ساحت وجود را در دو حوزه اساسی مطرح ساخت.

الف: وجود مصدری، یعنی وجود مفهومی،

ب: وجود خارجی، یعنی وجود مصداقی.

صدرا بر این باور است که حکمای پیشین همچون شیخ اشراق و دیگران به جهت خلط این دو اصطلاح به حقیقت اصالت وجود نرسیده‌اند؛ زیرا این حکما اعتباریت وجود مصدری را به وجود مصداقی تعمیم داده‌اند، و ماهیت خارجی را که همان مصداق وجود است، صرفاً ماهیت دانسته‌اند. حکیم شیرازی با بیان براهین گوناگون بر اصالت وجود بر این باور است که اصل در تحقق خارجی وجود است.

ولیکن در این مقام، پیچیدگی بسیاری در مفهوم «ماهیت» وجود دارد؛ زیرا از سویی بنابر اصل «امتناع انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباین» وجود در تمام مصادیق به یک معنا است و از سوی دیگر تفاوت افراد موجود بایستی مورد گفتگو قرار گیرد.

بنابر رأی فلاسفه پیشین و حتی ابن سینا، اختلاف و تكثر اشیاء به ماهیات است، حال اگر وجود اصیل دانسته شود، دو مشکل در پیش رو می‌باشد: .

الف: ماهیت چیست.

ب: اگر وجود اصیل باشد، عملاً تكثر وجود به واسطه چیست.

گفتار ملاصدرا در تحلیل ماهیت دارای پیچیدگی ویژه‌ای است، زیرا وی در این مقام دو گونه ماهیت را تحلیل کرده است.

(۱): ماهیت بالعرض موجود است. «و أمّا تقدّم الوجود علی الماهیه فلیس مرجعه إلاّ الی کونه

بنابراین موصوف و موضوع در این مفاهیم، متکثر بوده و خود این اعراض مقول به تشکیک هستند.

و اما در حوزه فلسفی این بحث از حوزه منطق خارج گردیده و به دو حوزه دیگر تعمیم یافته است:

الف: حوزه ماهیت، آیا تشکیک در ماهیات جائز است، مثلاً آیا تشکیک در مفهوم سفید، یا انسان و غیره متصور می‌باشد و یا غیر قابل تصور است.

ابن سینا به این باور است که تشکیک در ماهیات و ذاتیات جائز نیست، زیرا حدّ وجودی امری مثل انسان به «حیوان ناطق» در تمام مصادیق به یک گونه است و هرگونه تغییر در آن موجب خروج موضوع از حدّ ماهوی است.

و اما شیخ اشراق بنا بر قبول نظریه اصالت ماهیات به این باور است که تشکیک در ماهیات جاری است، که البته باید توجه داشت که نگرش وی به تشکیک در ماهیات کاملاً متغایر با استنباط ابن سینا از مفهوم تشکیک و ماهیت است، زیرا مثلاً در ماهیتی چون «سفید» می‌توان «تر» و «ترین» را اعتبار نمود.

تفصیل منشأ اختلاف این دو حکیم خود مقالتی مجزا می‌طلبد که در حوصله این مقام نیست.

الف: حوزه وجود، حکیم شیرازی، ملاصدرا با طرح نظریه اصالت وجود عملاً به وجه جمعی از این دو نظریه رسید، یعنی تشکیک در ماهیات نیست چون اصلاً ماهیات اصیل نیستند و آنچه اصیل است وجود است، بنابر این بنابر تفصیل آینده، وجود مقول به تشکیک است.

بحث دوم: وجود

مفهوم وجود در مقابل «عدم» و «ماهیت» یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم فلسفی است، ملاصدرا در پی

الف: اگر جزء خارجی همچون ماده و صورت داشته باشد، باید این دو جزء مقدم بر وجود باشند، حال آن که قبل از وجود چیزی تصور نمی‌گردد.

ب: و اگر جزء ذهنی همچون جنس و فصل داشته باشد، باید ماهیت داشته باشد، زیرا مقسم منطقی جنس و فصل، ماهیت است، حال آن که وجود اصالت دارد و ماهیت حیثیت نفادی آن می‌باشد.

۲- وجود جنس هیچ یک از انواع نیست زیرا:

الف: اگر وجود جنس باشد نیازمند به فصل محصل است، حال آن که خود وجود محصل هر حقیقتی است.

ب: اگر فصل وجود به معنی جنسی، خود وجود باشد تحصیل حاصل است، و وجهی جهت ترجیح یکی، به معنی جنسی و یا فصلی نخواهد بود.

بنابراین وجود در هیچ یک از طبقات انواع مندرج نمی‌گردد، و از سوی دیگر مقسم تمام طبقات انواع ماهیت است.

۳- اختلاف افراد وجود به عوارض نیست زیرا:

الف: مقسم عرض در مقابل جوهر، ماهیت است، حال آن که وجود ماهیت نیست، و وجود اصیل است.

ب: عوارض معتبر در وجود وصف لاحق وجود است، که موجب تکثر در ذات وجود نمی‌باشد، و از سویی خود وجود می‌باشد.

نتیجه:

اختلاف افراد وجود به خود وجود است.

الوجود موجوداً بالذات و الماهیة بالعرض». (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۸۱).

(۲): ماهیت اعتباری است. صدرا گوید: «أنتی قد كنت فی سالف الزمان شدید الذبّ عن تأمل الماهیات و اعتباریة الوجود، حتی هدانی ربی و أرانی برهانه، فانكشف لی غایة الانكشاف أن الامر فیها علی عكس ما تصوّروه و قرّروه» (ملاصدرا ۱۳۹۱، ص ۳۷۱).

حال آیا آن که فرجام این دو تحلیل به یک امر است و یا به دو امر، خود نکته‌ای در خور تأمل است؛ که بعداً در نظر برخی از شارحان دقیق حکمت متعالیه موجب احداث اصطلاح «حیثیت نفادیه» گردید که در این مقام بایسته تحلیل نیست. (یزدان پناه ۱۳۸۹، ص ۱۷۳)

بحث سوم: تشکیک وجود

بنابر دو بحث قبل، از سویی وجود اصیل است و از سویی مآل همه امور، از ماهیت گرفته تا عوارض شخصیه به وجود برمی‌گردد؛ لذا براهین تشکیک وجود در نزد صدرالمتألهین بیش از آن که براهین اثباتی باشند، برهانهای ثبوتی هستند، بدین معنا که اگر مقدمات این براهین درست تصویر گردند، نتیجه اثبات شده است. در این مقام به ذکر دو برهان از وی بسنده می‌کنیم:

برهان اول:

مقدمه‌های برهان: (ملاصدرا، ۱۳۱۴، ص ۳۰۴).

۱- وجود امری بسیط و بدون جزء خارجی و ذهنی است زیرا:

می دهد، یعنی در جهان هستی ما با سه دسته از تکررات مواجه هستیم:

الف: تکرر موجودات متفاضل، همچو علت و معلول.

ب: تکرر موجودات غیر متفاضل ولی مشکک، همچون سفیدی در گچ و برف.

ج: تکرر موجودات غیر متفاضل و غیر مشکک همچون: حسن و حسین یا افراد یک نوع.

حال بنابر اصالت وجود و تشکیک آن، وجود در تمام حقایق واحد است و مراتب آن مختلف: «الحق أن الوجود له حقيقة واحدة مختلفة المراتب.. و افراده ليست متخالفة الذوات و الحقایق .. فان التعین و التميز فيها بنفس هوياتها المتفقه فی سنخ الحقيقة» (ملاصدرا ۱۳۱۳، ص ۳۰۵).

۲- مرتبه وجود، مقوم آن مرتبه است، به گونه ای که هیچ مرتبه از حد خود نمی تواند عدول کند. از این رو علت همیشه در جایگاه خود و معلول در جای خود است. « فالوجود بما هو وجود و إن لم یضف إليه شیء غیره یکون علت و یکون معلولا و یکون شرطاً و یکون مشروطاً و الوجود العلی غیر الوجود المعلوم.. کل ذلک بنفس کونه وجوداً بلا انضمام ضمائم» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص: ۴۰۲).

و گویی نظامی عدددار بین مراتب وجود است، که هر وجود بسان یک عدد در مرتبه ای خاص قرار گرفته است: «ان الاختلاف بین حقائقها انما نشأ من نفس وقوع کل حقيقة فی مرتبه من المراتب، فکما أن مجرد کون العدد واقعاً فی مرتبه بعد الاثنینیه هو نفس حقيقة الثلاثیه.. فکذلک مجرد کون الوجود واقعاً فی مرتبه من مراتب الأکوان یلزمه معان لا توجد فی

وجود واحد شخصی، واحد جنسی، واحد نوعی و واحد کلی نیست، زیرا واحد شخصی به عوارض کثرت می یابد و واحد جنسی به فصول و واحد نوعی به عوارض شخصیه و واحد کلی چون امری مفهومی است، تکررش به مصادیق است. حال وقتی وجود اصل تحقق دانسته شود، عوارض وی غیر وجود نمی تواند باشد، و عملاً وجود به خودی خود متکثر است.

برهان دوم:

این برهان مبتنی بر مقدمات ذیل است: (مطهری ۱۳۶۶، ص ۲۳۱).

۱- در عالم خارج پاره ای از امور اختلاف به شدت و ضعف دارند.

۲- در اختلاف به شدت و ضعف، ما به الاشتراک عین مابه الامتیاز است.

۳- ماهیات تشکیک پذیر نیستند.

۴- وجودها حقایق متباین نیستند، زیرا انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباین محال است.

نتیجه: اختلاف حاصل در موجودات به شدت و ضعف به نحو تشکیک خاصی است، یعنی اختلاف افراد وجود و اشتراک آن در امر واحدی به نام وجود است که همان تشکیک خاصی است.

نتایج نظریه تشکیک وجود

۱- مهمترین نتیجه آموزه تشکیک وجود، وصول به یک مفهوم واحد در کل نظام هستی است، که البته این مفهوم در مورد «وجود» صرفاً در مرتبه مفهوم متوقف نبوده، و حوزه خود را به مقام مصداق تعمیم

غیر الوجود الواقع فی تلك المرتبة» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۹۹).

بنابراین تقدّم و تأخر موجود در مراتب وجود فقط به خود وجود است. «فالحق أن ما فيه التقدّم كما به التقدّم فی غیر الوجود أنما یكون بواسطة الوجود، و أما فی الوجود فهو من جهة نفسه لا بسبب شیء آخر غیره .. فالتقدم و التأخر و الاکمال و النقص و الشدة و الضعف فی الوجودات بنفس هویاتها لا بأمر آخر، و فی الأشياء و الماهیات بواسطة وجوداتها لا بأنفسها». (ملاصدرا، ۱۳۱۳، ص ۲۷).

نظریه تشکیک وجود دارای پیامدهای دیگری است که شایسته طرح در این مقام نیست. حال اگر به بنیاد بحث این گفتار در نقد آموزه کلیات پنجگانه و به تبع طبقات انواع برگردیم نکات ذیل جهت فرجام کلام بایسته تأمل خواهد بود:

۱- ملاصدرا در پی طرح تمایز میان وجود و ماهیت و ادعای اعتباریت وجود توسط شیخ اشراق در طول تفکر خود توانست با ارائه هشت دلیل فلسفی به اصالت وجود پردازد و با دلایل گوناگونی نظریات شیخ اشراق را ناکارآمد داند. حال در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است که نقش ماهیت در تحقق خارجی چیست؟

همچنان که پیش از این بدان اشارت رفت از مجموعه ادله اثبات اصالت وجود می توان حکم به اعتباریت ماهیت نمود که این حکم به معنی نفی هرگونه هستی خارجی از ماهیت است.

حال در اینجا جای یک پرسش باقی است، تمایز بین موجودات خارجی چگونه خواهد بود؟

صدرا عملاً در این مقطع با بهره از همان آموزه پیشگفته تشکیک به تحلیل تفاوت بین موجودات می پردازد و هیچ نیازی در استفاده از ماهیت، و بهره از جنس و فصل ندارد.

۲- افزون بر این در مباحث سلبی وجود تمام اصحاب حکمت متعالیه بر این اصل اتفاق دارند که وجود نه جوهر است و نه عرض، زیرا مقسم جوهر و عرض ماهیت است و وجود ماهیت نیست و دقیقاً به علت همین عدم ماهیت داشتن وجود، وجود دارای ضدّ و ندّ نیست، زیرا تشارک در ضدّ و ندّ یعنی تشارک در جنس.

لیس الوجود جوهرها و لا عرض عند اعتبار ذاته بل بالعرض (سبزواری ۱۳۶۹: ج ۲، ص ۱۷۲).

و اعتبار ترکیب وجود از جنس و فصل موجب آن است که فصل مقسم به مقوم انقلاب یابد، و در صورت اعتبار غیر از وجود در مفهوم جنس و فصل، قوام وجود از نقیض خود لازم آید. حکیم سبزواری در این باره گوید:

إذ قلب المقسم مقوماً أو القوام من نقیض لزمها (سبزواری، همان).

۳- یکی از مسائل مربوط به الهیات بمعنی الاخص، مسأله «ان الحق انیه صرفه» است. (سبزواری، ج ۲، ص: ۹۶) یعنی خداوند دارای ماهیت نیست، فلاسفه در مقام اثبات این مسأله گویند: اگر واجب دارای ماهیت باشد، ماهیت او دارای جنس و فصل است، و این امر موجب افتقار واجب به اجزاء خود و تقدم اجزاء به ذات واجب است که محال خواهد بود. و درین جا بایسته ذکر است که رویکرد حکمت مشایی

وجود ناقص منظوی در وجود کامل است
جنس نیز منظوی در فصل است؛ مفهوم جنس
در خود مفهوم فصل گنجانده شده است»
(مطهری ۱۳۸۸: ج ۷ ص ۳۰۱).

وی در جایی دیگر باز با تأکید بر همین حقیقت
و اعتباری دانستن تفاوت نوع و فصل، تحقق حقیقی
شیء را به بحث فصل اخیر آن هم با نگرشی نو
احاله نموده است: «من مدتها پیش درباره این مطلب
فکر کردم و در بعضی از نوشته‌های عربی خودم هم
نوشتم و یک وقت به‌طور مختصر آن را با آقای
طباطبایی در میان گذاشتم گو اینکه ایشان قانع نشدند.
البته خود ایشان وقتی که نهایتاً الحکمه را می‌نوشتند
می‌گفتند که این مطلب معضل بسیار بزرگی است و
با حرفهای قدما حل نمی‌شود و نمی‌دانم که ایشان در
نهایتاً الحکمه مطلب را چگونه حل کرده‌اند. اگر ما
این حرف را قبول کنیم - که می‌توانیم قبول کنیم - به
نظر ما بنیان کلیات خمس در هم می‌ریزد و بریزد.
قدما کلیات خمس را مسلم گرفته‌اند و در کلمات
خود مرحوم آخوند هم باز بنای سخن بر همین است
که کلیات خمس عبارتند از جنس نوع فصل عرضی
عام و عرضی خاص. روی مبنایی که توضیح دادیم ما
دیگر کلیات خمس نداریم. یعنی فرق میان نوع و
فصل صرفاً فرق اعتباری می‌شود نه فرق حقیقی. اگر
بنا بشود فصل را متضمن جنس بدانیم دیگر با نوع
فرقی نمی‌کند. آنوقتی می‌توانیم فصل را فصل بدانیم
که فصل را عرضی جنس و جنس را عرضی فصل
بدانیم یعنی دو ذات خارج از یکدیگر که قدما
این‌طور می‌گفتند و فلسفه‌شان هم همین را اقتضا
می‌کرد. اما بحثهای اصالت وجودی مرحوم آخوند کار
را به اینجا کشانده است که «تمام حقیقه الشیء فصله
الاخیر» و تمام حقایق اجناس و فصول گذشته در

بدین گزاره با رویکرد مبانی حکمت متعالیه به
آن چندان یکسان نیست اگر چه این اختلاف
متأسفانه مورد التفات قرار نگرفته است.

حال اگر آموزه تشکیک وجود و وحدت آن مورد
قبول قرار گیرد، عملاً همین حکم به سایر مراتب
وجود تسری می‌یابد و عدم تسری آن بدون دلیل
خواهد بود.

فرجامین تحلیل: استاد مطهری و نظریه کلیات پنج گانه

استاد مطهری از بزرگترین شارحان حکمت
صدرایی است که شاید برای نخستین بار به
ناکارآمدی قرائت رایج کلیات پنج گانه با مبانی
صدرایی پی برد؛ در ذیل به تحلیل و واکاوی آراء
وی می‌پردازیم. مطهری در پی تأملاتی چند در
مبانی حکمت متعالیه بر این باور است که:

۱- اصالت وجود ملاک وحدت حمل و
ارتباط بین موضوع و محمول است؛ و آنچه
تحقق دارد یک حقیقت نوعیه است که جنس و
فصل از دل آن خارج می‌شود. «به عقیده ما
اگر دنبال این مطلب را بگیریم باید بعضی
مطالب را دور بریزیم؛ یعنی مسأله لاشروطی و
بشرط لائی دیگر کفایت نمی‌کند؛ و مهم‌تر اینکه
اساساً مسأله کلیات خمس از بین می‌رود؛ یعنی
علیرغم اینکه دو هزار و اندی سال در این مورد
بحث شده است باید آنها را رها کرد... البته
کلیات خمس را داریم ولی به معنای دیگر؛
معنایش این می‌شود که یک حقیقت است همان
حقیقت نوعیه و جنس از شکم همان نوع خارج
می‌شود و جنس ذاتی فصل است و اساساً بین
جنس و فصل تباین وجود ندارد؛ همان‌طور که

ضعف بود ماهیت به اعتبار آن وجودش یعنی به نحو بالعرض و المجاز قابل شدت و ضعف باشد. در این صورت فرق جنس و فصل چگونه می‌شود؟ تقریباً نوعی فرق شدید با ضعیف می‌شود در مرتبه ماهیت» (مطهری ۱۳۸۸: ج ۱۱ ص: ۴۷۵-۴۷۴).

و در جایی دیگر به تصریح گوید: «حکمایی مثل بوعلی که راجع به اصالت وجود بحثی نداشته‌اند بحثشان به همین جا ختم می‌شود. اما شیخ اشراق گفت تشکیک در خود ماهیت جایز است. ولی حکمای بعد از او این مطلب را نپذیرفتند. صدرالمتألهین که به اصالت وجود قائل شد تشکیک در وجود را قبول کرد؛ یعنی تشکیک فقط در اتصافات و در وجود ناعت نیست در خود وجود هم می‌تواند باشد. ولی ایشان هم در مسأله تشکیک ماهیت نظریه بوعلی را قبول کردند. اما نظر ما این است که بنابر این سخن که اصالت از آن وجود است و ماهیت اعتباری و از هر جهت تابع وجود است پس تشکیک در ماهیت به تبع وجود اشکالی ندارد. اگر وجود مشکک شد ماهیت هم مشکک می‌شود. با این حساب به طور کلی بساط کلیات خمس برچیده می‌شود؛ اساساً بین جنس و نوع هیچ تفاوتی نیست مگر تفاوت تشکیکی؛ یعنی دو ماهیت یکی است اختلافشان به شدت و ضعف است» (مطهری ۱۳۸۸: ج ۷ ص: ۲۸۹-۲۸۸).

۳- در تأملی ژرف وی اگر چه نامی از حرکت جوهری نام نبرده است ولی عملاً مفاد سخن وی بر آن دال است که با اعتبار حرکت جوهری جایی برای اعتبار هستی شناختی

فصل اخیر جمع است و فصل اخیر متضمن همه آن معانی گذشته است ولی به نحو اجمال. پس این فصل با فصولی که قدما می‌گفتند زمین تا آسمان تفاوت دارد و چیز دیگری است.» (مطهری ۱۳۸۸: ج ۱۱ ص: ۴۷۴-۴۷۳).

۲- به گزارش مطهری از استادش علامه طباطبایی انکار کلیات خمس به جواز تشکیک در ماهیت می‌انجامد؛ ولی استاد مطهری بر این باور است که تشکیک تبعی ماهیت جایز است و ادله حکمت صدرایی مانع قبول آن نیست و فرجام سخن در این تشکیک تبعی به تقدم بالحقیقه باز می‌گردد: «ما آنجا این حرف را [هم] زدیم که آقای طباطبایی قبول نمی‌کردند. گفتیم لازمه این حرف این است که ما در مسئله تشکیک در ماهیت تجدید نظر کنیم و بدون اینکه نظریه مشهور را نفی کرده باشیم به تشکیک تبعی ماهیت قائل شویم. در مورد اینکه آیا تشکیک در ماهیت جایز است یا جایز نیست شیخ می‌گوید جایز نیست و مرحوم آخوند هم می‌گوید جایز نیست؛ همه می‌گویند جایز نیست و این را یکی از دلایل اصالت وجود دانسته‌اند. ما هم می‌گوییم تشکیک در ماهیت جایز نیست ولی به این نحو که محال است وجود اصیل نباشد و ماهیت اصیل باشد و تشکیک هم از ذات خودش برخیزد. اما یک نوع دیگر تشکیک در ماهیت می‌توان داشت که با حرف آقایان هم منافات ندارد و آن تشکیک تبعی به تبع وجود است. ماهیت در ذات خودش قابل تشکیک نیست ولی به تبع وجود قابل تشکیک هست. مانعی ندارد که وقتی یک وجود قابل شدت و

کلیات خمس باقی نمی ماند: «همچنین اگر ثبات و سکونی در ماهیات اشیاء نباشد باز هم مسأله کلیات خمس منتفی است. در واقع ماهیتی نمی ماند. اینکه در یک لحظه چیزی است و در لحظه دیگر چیز دیگر جای این سخن را که این چیست؟ باقی نمی گذارد.» (مطهری ۱۳۸۸: ج ۷ ص: ۲۸۲).

و اما با درنگ در برخی از آثار وی جای چند تأمل است

الف: در نظر استاد مطهری بنابر ادله اصالت وجود ماهیت اصلاً تحقق ندارد تا جای تشکیک تبعی ماهیت باز شود؛ به دیگر سخن تشکیک وجود یک امری هست شناسانه است و با اعتبار تشکیک تبعی ماهیت از آن؛ عملاً ماهیت به گونه ای تحقق یافته است اگر چه تبعی، و این امر منافی نظر وی است. «وجود و ماهیت، در ذهن مغایر یکدیگرند، یعنی دو مفهوم ذهنی هستند نه یک مفهوم ذهنی، ولی در خارج یکی هستند و هیچ گونه کثرت خارجی ندارند؛ یعنی چنین نیست که یک شیء در خارج دارای دو جهت و حیثیت واقعی باشد: یکی وجود و دیگری ماهیت.» (مطهری ۱۳۸۸: ج ۵، ص: ۲۰۵)

ب: بنابر رأی مشهور برخی تقدم وجود بر ماهیت را تقدم بالحقیقه نامیده اند و در پاره ای از جایها این تقدم بالمجاز خوانده شده است. استاد مطهری در مقام توضیح تقدم بالحقیقه گوید: «نوع دیگر از تقدم «تقدم بالحقیقه» است. تقدم بالحقیقه اصطلاحی است که مرحوم آخوند جعل کرده است و ظاهراً قبل از ایشان کس دیگری در باب انحاء تقدم، نامی از آن به

میان نیاورده است. تقدم بالحقیقه یعنی اینکه یک شیء در حقیقت بودن و در تحقق، مقدم بر دیگری باشد. مثلاً ماهیت حقیقت دارد و وجود هم حقیقت دارد ولی ماهیت به تبع وجود حقیقت دارد نه مستقل از وجود. پس وجود، تقدم بالحقیقه بر ماهیت دارد. فصل و جنس مثال دیگری است. فصل حقیقت دارد و جنس هم حقیقت دارد ولی جنس متقوم به فصل یعنی در ضمن فصل است. پس فصل احق به حقیقت بودن است از جنس و بنابراین بر جنس تقدم بالحقیقه دارد.» (مطهری ۱۳۸۸: ج ۱۱، ص: ۲۲۳)

این برداشت از تقدم بالحقیقه مطابق پاره ای از عبارات ملاصدرا است، صدرا در رساله الحدوث ص ۳۶ به اختصار گوید: «تقدم الوجود علی المهیة تقدم بالحقیقه.»

و اما صدرا در برخی از آثار خود در مقام توصیف از دو لفظ «ظل» و «مجاز» نام برده است: «ان اثر الفاعل بالذات فی کل موجود هو نحو وجوده الخاص به، و الماهیه تتبعه اتباع الظل لذی الظل من غیر تخلل جعل بینهما اصلاً؛ و الوجود تقدم علیها ضرباً من التقدم سمیناه التقدم بالحقیقه» (شیرازی ۱۳۷۵ ص: ۳۶۶) و در جای دیگر گوید: «قد علمت من قبل أن اتصاف الماهیه بصفات الوجود من التقدم و التأخر و العلیة و المعلولیه و غیرها علی النحو الذی یخص بالوجود من قبیل الاتصاف العرضی المجازی من جهة علاقه اتحادیه بین الماهیه و الوجود» (شیرازی ۱۹۸۱: ج ۲، ص: ۲۸۷).

همین امر دستمایه آن قرار گرفته که حکیم سبزواری تقدم بالمجاز و بالحقیقه را عملاً در یک نوع مندرج کرده و در مقام توضیح و تمثیل

۳) تقدم بالحقیقه در معنی حقیقی خود و با اعتبار تحقق هستی شناسانه برای ماهیت از بقایای اعتبار تحقق ماهیت در خارج و از بقایای حکمت سینوی است والا با اعتبار ادله اصالت وجود جایی برای اعتبار ماهیت از حیث هستی شناسانه باقی نمی ماند.

و خلاصه کلام بر آن است که در عبارات شارحان صدرا هنوز رگه هایی از اعتبار کثرت حقیقی در عالم به چشم می خورد که این امر منافی تشکیک وجود و وحدت شخصی آن می باشد؛ و این امر متأسفانه به طور بایسته ای مورد دقت قرار نگرفته است.

نتیجه گیری

با توجه به اصول فوق، مطالب ذیل مبرهن خواهد بود:

۱- اگر مقسم کلیات پنجگانه و بالمال طبقات انواع ماهیت باشد، و از سویی ماهیت در مکتب حکمت متعالیه اعتباری باشد آموزه کلیات پنجگانه در حکمت متعالیه سقوط خواهد کرد.

۲- بنا بر آموزه وحدت تشکیکی وجود در حکمت متعالیه، تفاوت افراد موجود به شدت و ضعف است و ماهیت نقشی در آن ندارد، بنابراین بر اساس تشکیک وجود اعتبار نوع به گونه ارسطویی ناروا خواهد بود. و عملاً هر فرد از وجود نوع منحصر به فرد خواهد بود.

عجیب آن است که صدرا درباره انسان حکم به انواع بودن انسان نموده است؛ ولی این حکم را به سایر انواع تسری نداده است، و این عدم تسری از سویی با تحلیل فوق سازگار نیست و از سوی دیگر با اصل تعمیم احکام وجود به

تقدم بالمجاز، آن را همچون تقدم حرکت سفینه بر جالس آن دانسته و در تحلیلی تقدم وجود بر ماهیت را بالعرض و المجاز دانسته است: «ثم من السبق قسم آخر و هو أنه بالذات إن شئء بدا و بالعرض لاثنين على سبيل التوزيع أي إن ظهر حكم لواحد من شيئين بالذات و لآخر منها بالعرض كالحركة بالنسبة إلى السفينة و جالسها فحينئذ سبق بالحقیقه انتهض. و هذا المسمى بالسبق بالحقیقه قد زاده صدر المتألهين - قدس سره - و هو غير جميع الأقسام إذ فی الكل كل من المتقدم و المتأخر متصف بالملاك بالحقیقه و لا صحة لسلب الاتصاف من المتأخر و فيه قد اعتبر أن يكون اتصاف المتأخر بالملاك مجازاً من باب الوصف بحال المتعلق و يكون السلب صحيحاً كسبق الوجود على الماهية على المذهب المنصور. فإن التحقق ثابت للوجود بالحقیقه و للماهية بالمجاز و بالعرض».

(سبزواری ۱۳۶۹، ج ۲، ص: ۳۱۰)

حال با درنگ در عبارات فوق باستی در یافت که:

۱) مفهوم بالمجاز مفید وجود دو حقیقت و عدم صحت انتساب بالاصاله نسبت به یکی از دو طرف است، همچون مثال حرکت به جالس کشتی؛ در این جا سه امر اعتبار می گردد: کشتی، سرنشین و حرکت. طبیعتاً در بحث وجود و ماهیت سه امر نیست بلکه گفتگو بر سر اصل تحقق است و این تحقق بنا بر مجموع ادله اصالت وجود در یک امر است نه در دو امر.

۲) تعبیر بالعرض در این مقام صرفاً توسع در اصطلاح است و الا اعتبار هر تحقق عرضی برای ماهیت منافی ادله اصالت وجود است.

افلاطون (۱۳۶۶)، دوره آثار افلاطون، ترجمه ی
محمدحسن لطفی و رضا کایانی، تهران:
خوارزمی.

آل یاسین، جعفر (۱۴۰۵)، الفارابی فی حدوده و
رسومه، بیروت: عالم الکتب.

الساوی، عمر بن سهلان (۱۳۸۳)، البصائر النصیریة
فی علم المنطق، تحقیق حسن مراغی:
تهران: شمس تبریزی .

السبزواری، حاج ملاهادی (۱۳۶۹)، شرح المنظومه،
تصحیح و تعلیق از آیت الله حسن زاده آملی
و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، تهران:
نشر .

سجادی، سید جعفر (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف
اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران .

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰)
الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة،
تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی،
تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱)،
الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة
الأربعه، بیروت: دار إحياء التراث
العربی.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (1313)
صدرالدین محمد بن ابراهیم ق، شرح
الهدایة الاثیریة، تهران: چاپ سنگی.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (1314)،
تعلیقہ حکمة الاشراق، حاشیه حکمة
الاشراق، تهران: چاپ سنگی.

تمام مراتب آن که مورد ادعای حکمت متعالیه
است سازگار نخواهد بود، توضیح آن که: اگر
در گونه‌ای از موجودات اثبات گردد که صفت
حیات وجود دارد و حیات از اوصاف وجودی
تلقی گردد، وجود حیات به تمام ساحت های
وجود تسری می یابد. (نیز بنگرید: شیرازی
۱۳۶۰، ص ۷).

۳- آموزه طبقات انواع بر اساس بنیادها و مبانی
حکمت متعالیه، فقط جنبه سهولت درتعلیم دارد و به
نگاه معرفت شناسانه فاعل شناسا و محدود نگری او
به جهان خارج بستگی دارد و به هیچ وجه نمی تواند
با بنیاد هستی شناسی حکمت صدرایی سازگار باشد .

۴- و فرجامین سخن این گفتار آن خواهد بود که
طرح بحث ماهیت و مباحث الحاقی آن (نیز بنگرید:
سبزواری ۱۳۶۹، ج ۲، ص: ۳۲۷ و ..) همچون: احکام
اجزاء ماهیت و مباحث نوع و جنس و فصل و حتی
جوهر و عرض از بقایای حکمت مشایی در دستگاه
حکمت متعالیه است و طرح مباحث آن به گونه
مشهور با مبانی حکمت متعالیه ناسازگار است، لذا با
تعمقی دوباره در این مفاهیم؛ بایستی یا قرائتی نوین
از آنها عرضه گردد، و یا آن که از حکمت متعالیه
صدرایی حذف شود اگر چه این امر بر مقرران
حکمت متعالیه چندان خوشگوار نخواهد آمد.

منابع

ابن سینا (۱۴۰۴): التعليقات: تحقیق از عبد
الرحمن بدوی، قم: مکتبه الاعلام
الاسلامی.

آرام، احمد (۱۳۵۲)، ترجمه ایساغوجی فرفوروس،
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه
تهران، شماره ۸۱ و ۸۲.

- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (1391)،
المشاعر، مجموعه رسائل فلسفی ج 4،
تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت
صدرا.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۰۳)،
تعلیق‌ه‌الهیات الشفاء، قم: بیدار (افست
سنگی).
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸)،
تصحیح و تحقیق از دکتر سید حسین
موسویان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی
صدرا
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵)،
مجموعه رسائل فلسفی صدر المتالیهین،
تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی،
تهران: انتشارات حکمت
- غفاری، سید محمد خالد (۱۳۸۰)، فرهنگ
اصطلاحات آثار شیخ اشراق، تهران: انجمن
آثار و مفاخر فرهنگی.
- الفارابی، ابو نصر (۱۳۸۱)، فصوص الحکمه و شرحه،
تحقیق علی اوجبی، تهران: انجمن آثار و
مفاخر فرهنگی .
- الفارابی، ابو نصر (۱۴۱۳)، الاعمال الفلسفیه، تحقیق و
تعلیق: دکتر جعفر آل یاسین، بیروت: دار
المناهل.
- فرید جبر و.. (۱۹۹۶)، موسوعه مصطلحات علم
المنطق عند العرب، بیروت: مکتبه لبنان .
- کمالی زاده، طاهره (۱۳۸۷)، وجود و ماهیت در نظام
فلسفی ارسطو و فارابی، حکمت سینوی،
شماره ۳۹ بهار و تابستان .
- مسکویه، احمد بن محمد (؟)، تهذیب الأخلاق و
تطهیر الأعراق، تحقیق: عماد هلالی، قم:
طلیعه النور.
- مطهری، مرتضی، (1366)، شرح مبسوط منظومه،
تهران: انتشارات حکمت.
- مطهری، مرتضی، (1388)، مجموعه آثار، قم:
انتشارات صدرا
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، اخلاق
ناصری، تهران: علمیه اسلامیة
- یزدان پناه، سید عبدالله، (۱۳۸۹)، عرفان نظری، سید
عطاء انزلی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی
امام خمینی

